

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام

سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۹۱

صفحات ۱۲۳ - ۱۳۶

پیوستگی‌های تصوف و تسنن در خراسان سده‌های سوم تا ششم هجری^۱

دکتر هادی وکیلی^۲

انسیه سادات حسینی‌شریف^۳

چکیده

تصوف و عرفان اسلامی در تاریخ مذهبی ایران به‌ویژه در خراسان و دوره پیش از مغول، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. چگونگی روی‌کرد مذاهب گوناگون اسلامی به این پدیده و تغییر سوگیری‌ها در این زمینه در درازنای تاریخ آن، از مسائل مهم در این موضوع به شمار می‌رود. برخی از مذاهب تسنن همچون حنفی و شافعی، بیشتر به تصوف و عرفان گراییدند که خود این گرایش و ارتباط نزدیک، از سده پنجم به پیوند بیشتر عرفان با شریعت انجامید. گمان می‌رود علمای شافعی در این پیوند و رشد، بسیار تأثیر گذارده‌اند. تصوف در این دوره از پذیرشی برخوردار شد که بر پایه آن، به جرگه مذاهب اهل سنت درآمد. این مقاله می‌کوشد با توجه به منابعی همچون کتاب‌های تاریخی، ملل و نحل، رجال و طبقات و شرح زندگانی عرفا و علمای مذاهب به چگونگی پیوند تصوف با تسنن در خراسان و چپستی عوامل مؤثر در آن پاسخ گوید.

کلید واژگان

تصوف، خراسان، شریعت، حنفی، شافعی.

۱. تاریخ دریافت، ۹۱/۳/۱۷. تاریخ پذیرش، ۹۱/۶/۱۵.

۲. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد، گروه تاریخ، مشهد، ایران. vakili^{۳۰۰}@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز، گروه تاریخ، شیراز، ایران. ensieh@ yahoo.com

طرح مسأله

تصوف در تاریخ اسلام و ایران بسیار مهم بوده؛ چنان‌که از دید پژوهش‌گران، ایران از نخستین مراکز پرورش تصوف به شمار می‌رفته است. پیش از ظهور اسلام، بین‌النهرین و خراسان محل ورود اندیشه‌های جدید به ایران بودند و منطقه خراسان از اندیشه‌های عرفانی چینی و هندی تأثیر پذیرفت که از اوایل دوران ساسانی از مرزهای شرقی و شمالی خراسان به ایران راه یافته بودند.

کسانی تاریخ‌پیدایی تصوف و صوفیان را آغاز ظهور اسلام می‌دانند، اما تصوف تا اواخر سده دوم هجری در قلمرو مسلمانان نبوده است. بیشتر کسانی که به صوفی‌شهر شدند، مؤمنانی زاهد و گوشه‌نشین بودند که آنان را نمی‌توان «صوفی» خواند. کمابیش از سده سوم پس از ظهور اسلام، صوفیان و مذهب تصوف پیدا شد و در تبلیغ و گسترش اسلام به‌ویژه گرایش به تسنن در جامعه اسلامی سده‌های میانه تأثیر گذارد. حتی بر پایه پژوهش‌های مادلونگ، صوفیان بیش از فقها و متکلمان مذهبی در مسلمان شدن ترک‌ها مؤثر بوده‌اند (مادلونگ، ۴۰).

روی‌دادهای مهم و برجسته‌ای در خراسان این دوران پدید آمد که از دید سیاسی تا چند قرن در تحولات جهان اسلام تأثیرگذار بودند. از دید فرهنگی - مذهبی نیز این سرزمین در جغرافیای اسلام برجسته بود. بیشتر شهرهای خراسان کانون مذهبی بسیاری از عالمان و شخصیت‌های برجسته مذهبی به شمار می‌رفتند؛ چنان‌که برخی از علمای مشهور جهان اسلام در این دوره از خراسان برخاستند. بر اثر پیشینه خراسان در پذیرش اندیشه‌های عرفانی پیش از اسلام، این منطقه برای جذب تصوف آماده‌تر بود؛ چنان‌که پیوندی میان عرفان ایرانی و اسلامی در آن‌جا صورت گرفت. تصوف در دوره پیش از مغول، رونق و رشد فراوانی یافت و صوفیان برجسته‌ای از خراسان برخاستند.

پژوهش‌های بسیاری درباره تصوف و تاریخ آن سامان گرفته است. برای نمونه، زرین‌کوب اثری به نام تصوف ایرانی از منظر تاریخی آن نوشت و با اثر دیگری به نام جست‌وجو در تصوف ایران، آن را کامل کرد. این دو کتاب صوفیان برجسته ایران را بازمی‌شناساند و مکاتب مختلف تصوف را تعریف و سیر تصوف را از آغاز پیدایش و تحولات آن در زمینه‌های درونی تصوف و طریق صوفیانه، بررسی می‌کند. البته گاهی

نیز هنگام معرفی صوفیان از دیدگاه تاریخی به آنان می‌پردازد. مادلونگ نیز در مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه که چند مقاله درباره فرق و مذاهب اسلامی در بردارد، در قالب مقاله‌ای درباره تصوف و عرفان از دید تاریخی بحث می‌کند. آثار دیگر در این زمینه، بیشتر به ویژگی عرفانی و اصول و مبانی تصوف و سیر تحولات درونی آن و شناسایی طرائق، مکاتب، مشاهیر و آثار آنان معطوفند و به ارتباط تصوف با شریعت و فرقه‌های مذهبی از دیدگاه تاریخی کم‌تر پرداخته‌اند. مصطفی کامل‌الشیبی نیز کتابی با نام هم‌بستگی میان تصوف و تشیع دارد. این اثر و دیگر آثار از این دست، کمابیش عرفان اسلامی را وام‌دار حضرت علی و امامان می‌دانند و سلسله متصوفه را به آنان منسوب می‌کنند. این ادعا و توجه به زندگانی زاهدانه و عبادت‌های عارفانه امامان شیعه، این تناظر تاریخی را در ذهن‌ها برانگیخته است که تصوف ریشه‌ای شیعی دارد، اما بر پایه شواهد تاریخی تصوف دست‌کم در سده‌های نخستین اسلامی و در بستر تسنن زاده شد و رشد کرد و کمابیش از سده ششم آرام‌آرام به تشیع گرایید. این جستار می‌کوشد که با روشی تاریخی، ارتباط و پیوستگی تسنن و عرفان و تصوف را تنها در قلمرو خراسان تا سده ششم هجری بررسی و پی‌گیری کند.

نخستین پیوندهای تصوف و تسنن

مذهب فراگیر این دوره در خراسان، تسنن بوده است. بیشتر مذاهب فقهی و مکاتب کلامی تسنن در عراق شکل گرفت و از آن‌جا به خراسان راه یافت، اما برخی از این مذاهب در منطقه خراسان رشد کردند و به اوج رونق و شکوفایی رسیدند. همچون مذهب حنفی و شافعی و مذهب کلامی اشعری. تسنن خراسانی بیشتر حنفی و شافعی بود و دیگر فرقه‌های آن همچون مالکی و حنبلی پیروان اندکی داشت. البته برخی از فرق و مذاهب کلامی نیز در خراسان پدید آمدند. همچون ماتریدیه و کرامیه که مؤسسان آنها خراسانی بودند و در این منطقه رشد و گسترش یافتند. پیروان خراسانی تشیع نیز در این دوره اندکی بودند و آرام‌آرام تا سده ششم فزونی گرفتند؛ چنان‌که شیعیان در سده‌های ششم و هفتم شمار چشم‌گیری داشتند و از دید آماری، با پیروان تسنن (مذهب فراگیر در خراسان) رقابت می‌کردند.

خراسان از نخستین سده اسلامی، مهد تصوف بود. تصوف در آغاز درون مذهب

تسنن رشد کرد و در میان مذاهب و فرق تسنن، بیشتر با مذاهب حنفی و شافعی پیوند داشت. باورها و آموزه‌های صوفیه، نخست در حنفیان نفوذ کرد. حتی برخی از نویسندگان طبقات صوفیه، ابوحنیفه را در شمار نخستین صوفیان نام برده و عبدالله بن مبارک مَروزی حنفی متقدم و شاگرد ابوحنیفه را صوفی دانسته‌اند (هجویری، ۱۱۶). در قرون بعدی شمار بیشتری از حنفیان از صوفیان و زاهدان دوره خود به شمار می‌رفتند. ابراهیم ادهم (۱۶۱ ق)، احمد بن حرب (۲۳۴ ق) و بایزید بسطامی (۲۶۱ ق)، از نخستین صوفیان برجسته خراسانی بودند. دو طریقه معروف در همان سده‌های نخستین در خراسان شکل گرفت: «حکیمیان» منسوب به حکیم ترمذی (۲۹۶ ق) که در بلخ و ترمذ معروف بود و «سیاریان» پیروان ابوالعباس سیاری (۳۴۲ ق) که در مرو ساکن بودند. نام بسیاری از صوفیان حنفی‌مذهب، در فضائل بلخ حاکم نیشابوری آمده و عبدالغافر فارسی در آثار خود به بسیاری از علمای حنفی صوفی اشاره کرده است. این آثار از افزایش حنفیان صوفی مسلک در قرن سوم و چهارم حکایت می‌کنند. این گروه به‌رغم دیگر حنفیان عمل را جزئی از ایمان می‌دانستند و بر پیروی از شریعت برای رسیدن به حقیقت تأکید می‌کردند؛ چنان‌که ابوبکر کلاباذی (م ۳۸۵ ق) محدث حنفی و صوفی معروف بخارا، التعرف لمذهب التصوف را درباره رابطه عرفان و شریعت نوشت.

باری، تصوف در میان حنفیان جایی برای خود باز نکرد و آنان گاهی به مخالفت با صوفیان می‌پرداختند. برای نمونه، بسیاری از اصحاب رأی (حنفیان) با ابوسعید ابوالخیر، صوفی معروف قرن پنجم مخالف بودند و کرامات وی را انکار می‌کردند (میهنی، ۶۸ و ۱۷۲). شافعیان نیز در همین زمان به تصوف گراییدند و این ارتباط به‌ویژه از سده چهارم فزونی گرفت؛ چنان‌که ابونصر سراج طوسی (م ۳۸۷ ق) که شافعی‌مذهب و با کلاباذی هم‌روزگار بود، در نیمه سده چهارم هجری در *اللمع فی التصوف* کوشید که تصوف را با شریعت آشتی دهد. بسیاری از مشایخ صوفیه شافعی‌مذهب بودند. محمد بن منور نویسنده زندگی‌نامه ابوسعید ابوالخیر وی را شافعی‌مذهب می‌داند و بر این است که همه مشایخ و صاحبان طریقت‌های صوفیانه پس از شافعی، بر همین مذهب بوده و بدین دلیل آن را برگزیده‌اند که صوفیان مذلت نفس را می‌خواستند و به احتیاط وافر در مسائل مذهبی همت می‌گماشتند و مذهب شافعی نیز با این اندیشه

سازگار بود. به گفته وی، «او کار دین تنگ‌تر فرا گرفته است» و بنابراین، صوفیان مذهب شافعی را برگزیدند و گرنه، دو مذهب حنفی و شافعی با یکدیگر متفاوت نیستند یا یکی بر دیگری برتری ندارد (ابن‌منور، ۲۰ و ۲۲). البته محمد بن‌منور در این باره که همه صوفیان شافعی مذهب بودند تا اندازه‌ای اغراق کرده؛ زیرا به گزارش منابع، شمار صوفیان حنفی مذهب نیز فراوان بوده است.

بسیاری از علمای بزرگ شافعی در قرن چهارم صوفی بودند. بسیاری از علمای شافعی مذهب صوفی و صوفیان شافعی را در منابع این دوره می‌توان یافت که وجودشان بر ارتباط نزدیک تصوف با مذهب شافعی دلالت می‌کند:

۱. ابوالقاسم نصرآبادی از بزرگان مشایخ صوفیه سده چهارم بود که بزرگ‌ترین مروج اندیشه‌های حلاج در نیشابور و استاد بسیاری از صوفیان شافعی به شمار می‌رفت؛
۲. احمد بن محمد بن زکریا ابوالعباس نسوی، نویسنده تاریخ صوفیه بود (سبکی، ۳ و ۴۲)؛

۳. ابوعلی دقاق نیشابوری، فقیه بزرگ شافعی در سده چهارم در مرو که به تصوف روی آورد، از نزدیکان ابوالقاسم نصرآبادی بود (ابن‌عساکر، ۱۷۵؛ سبکی، ۱۵۰/۴)؛
۴. ابوسهل صعلوکی فقیه معروف از صوفیان مشهور زمانش به شمار می‌رفت (نیشابوری، ۱۸۲)؛

۵. محمد بن حسین ابوعبدالرحمن السلمی از مشایخ بزرگ صوفیه در قرن چهارم هجری بود. وی به گفته سبکی، تصوف را از پدر و جدش به ارث برد. آثار وی از صد کتاب فزونی می‌گرفت و چهل سال به املائی حدیث پرداخت. او کتابی نیز در طبقات صوفیه داشته است (سبکی، ۱۴۴/۴ - ۱۴۳)؛

۶. اسماعیل بن علی بن مثنی، ابوسعید استرآبادی (م ۴۴۰ ق) از صوفیان شافعی مذهب نیشابور بود (همان، ۲۹۳/۴).

درگیری‌های مذاهب مختلف با فرقه نوپدید و صوفی‌نمای کرامیه، از عوامل مهمی بود که به رونق گرفتن تصوف و روی آوردن مذاهب شافعی و حنفی به تصوف انجامید. عامل این درگیری‌ها، رقابت مذاهب با یکدیگر در جذب پیروان و برتری‌جویی‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه بود.

کرامیه از مذاهب کلامی تسنن بود که در سده سوم در خراسان پدید آمد. مؤسس آن

ابوعبدالله محمد بن کرام سیستانی (م ۲۵۵ ق) بود که به پرهیزکاری و زندگی زاهدانه آوازه داشت و بعدها نیز پیروان او همه به پارسایی شهر بودند و خانقاه‌های بسیاری نیز در خراسان داشتند. وی به غرجستان، هرات و نیشابور و برخی از دیگر شهرهای خراسان رفت و به تبلیغ آیینش پرداخت؛ چنان‌که بسیاری از نامسلمانان به دعوت او اسلام آوردند (نیشابوری، ۲۲۴) و بسیاری از مردمان طبقات پایین جامعه، روستاییان و کشاورزان با توجه به ظاهر پارسایانه و زهد و تعبدش به مذهب او گرویدند. گسترش کرامیه در سده چهارم و اوایل سده پنجم به اوج رسید و به قدرت سیاسی - اجتماعی چشم‌گیری دست یافت. مقدسی از خانقاه‌های کرامیه در برخی از شهرها گزارش می‌دهد و خانقاه را از آن کرامیه دانسته است (مقدسی، ۲/ ۴۷۴). زهد و تقوای پیشوایان کرامیه، عامل مهمی در جذب مردم به شمار می‌رفت. مقدسی ویژگی‌هایی مانند «پرهیزکاری، تعصب، پستی و گدایی» برای کرامیان برمی‌شمرد (مقدسی، ۱/ ۵۸) که نشان‌دهنده خصال اعتقادی و اجتماعی آنان بوده است. این ویژگی‌ها در گرایش مردم به آنان بسیار تأثیر گذارد. بنابراین، کرامیه رقیب سختی برای صوفیان به شمار می‌رفت.

کرامیه به‌رغم اینکه به صوفیانه می‌گراییدند و به تزهّد و تعبد معروف بودند، نزد طرائق صوفیانه پذیرفته نشدند و خود نیز با صوفیان هم‌روزگارشان به مخالفت می‌پرداختند و گروه صوفیان را رقیب اجتماعی خود می‌دیدند؛ چنان‌که در نیشابور با صوفی معروف، ابوسعید ابی‌الخیر مخالفت کردند (ابن‌منور، ۶۸ و ۶۹). تصوف در این دوره با زهد و صوفی‌گری کرامیه بسی متفاوت بود. مورخان صوفی، کرامیه را عضوی از تصوف و صوفیان به شمار نیاوردند. پیروان کرامیه از طبقات فقیر شهر و روستا و صوفیان بیشتر از طبقه اعیان و علما و بزرگان معروف مذهب شافعی و حنفی بودند و شاید انگیزه گرایش مذهب حنفی و شافعی به تصوف، مخالفت همه آنان با کرامیه بوده باشد؛ زیرا این گروه فرقه‌ای مذهبی، فقهی، کلامی و صوفیانه بود و زهد و عرفان افراطی کرامیه موجب جذب بسیاری از توده‌های مردم به آنان و آسیب‌پذیری جایگاه دیگر مذاهب شده بود؛ به‌ویژه مذهب شافعی که با کرامیه بسیار مخالفت می‌ورزید، به تصوف گرایید یا می‌توان گفت تصوف آرام‌آرام به مذهب شافعی جذب شد تا بتواند با کنار زدن گروه افراطی کرامیه، خود جایگزین کمبود عرفانی طالبان آن باشد.

پیوست تا گسست تصوف و تسنن (سده‌های پنجم تا ششم)

مهم‌ترین دوره‌های تاریخ تصوف، نیمه دوم سده پنجم، قرن ششم و اوایل قرن هفتم است و تصوف بیشتر در شرق ایران (خراسان) گسترش یافت که تسنن در آن‌جا قوی‌تر بود. هجویری که در سده پنجم هجری (م ۴۶۹ یا ۴۶۵ ق) می‌زیست و از صوفیان خراسانی بود در کشف‌المحجوب در معرفی صوفیان برجسته مناطق اسلامی، به دشواری نام بردن از همه صوفیان اهل خراسان اشاره می‌کند و می‌گوید تنها سیصد صوفی خراسانی را در زمان خود دیده که یک از آنان، طریقتی ویژه داشته است: «و این جمله از آن است کی آفتاب محبت و اقبال طریقت اندر طالع خراسان است» (هجویری، ۲۱۶). خراسان در این دوره از دید مذهبی در جهان اسلام تأثیرگذار و به‌ویژه در زمینه تصوف سرآمد دیگر مناطق اسلامی بود. فرهنگ شرق ایران به تصوف مایل‌تر بود و بر اثر نزدیکی‌اش به هند و آسیای میانه و اشتراکات فرهنگی مردمان این سرزمین‌ها با یک‌دیگر، زمینه جذب تصوف به این منطقه و تمرکزش در آن‌جا، فراهم‌تر می‌نمود.

گرایش تسنن به تصوف کمابیش در سده‌های سوم و چهارم هجری نمایان است، اما تصوف آرام‌آرام از اوایل قرن پنجم به مذهب و شریعت پیوست و این دو به یک‌دیگر نزدیک شدند؛ چنان‌که حتی تصوف از مذاهب تسنن به شمار آمد. برای نمونه، قشیری صوفیان را از فرق مذهب تسنن خوانده (قشیری، ۱۳). اسفراینی نیز در شمارش فضایل اهل سنت، ششمین فضیلت را اختصاص یافتن تصوف و علم اشارات به مذهب تسنن دانسته است (اسفراینی، ۱۷۳). از این پس، بسیاری از فقها و متکلمان بزرگ سنی افزون بر اینکه در مذهب خاص خود بسیار شهیر بودند، از صوفیان معروف زمان خود به شمار می‌رفتند و دوگانگی یا ضدیت پیشین در این زمینه حس نمی‌شد. بنابراین، تصوف از گوشه‌نشینی بیرون آمد و به حوزه دینی و اجتماعی راه یافت؛ زیرا کسانی کوشیدند که تصوف را در چهارچوب شریعت و احکام جای دهند. بیشتر صوفیان این دوره پس از آموختن علوم شرعی و تبحر در آنها، به تصوف روی می‌آوردند (جوزجانی، ۱/ ۳۹۲). البته در این دوره برخی از صوفیان افراطی، ریاضت‌کشانی بودند که با شریعت پیوند و در بطن آن جای داشتند و به دور از روابط و فعالیت‌های

اجتماعی زندگی می‌کردند و به همین سبب، نزد برخی از مردم به‌ویژه حاکمان منفور بودند (قزوینی‌رازی، ۴۱۸ - ۴۱۷ و ۵۷۸).

ابوالقاسم عبدالکریم بن قشیری (م ۴۶۵ ق) از صوفیان شهیر این دوره که فقیه و متکلم شافعی اشعری بود، نمونه کامل پیوند تصوف و شریعت به شمار می‌رفت. وی فقیه و امام شافعیان و هم‌زمان، صوفی معروف و صاحب طریقت بود و مریدان و شاگردان بسیاری داشت (سبکی، ۱۶۰ / ۵ - ۱۵۳)، اما هنوز در زمان وی پرداختن به کارهای اجتماعی و رسیدگی به امور دنیوی برای صوفیان، ناشایست شمرده می‌شد؛ زیرا معنای صوفی با گوشه‌نشینی و عزلت و زهد و عبادت افراطی مترادف بود. برای نمونه، پدر محمد بن یحیی نیشابوری از بزرگان علمای شافعی که از مریدان ابوالقاسم قشیری بود، در آغاز ملاقاتش با وی به دلیل اینکه او را سرگرم رسیدگی به امور شهر و مردم دید^۱، از آمدن نزد قشیری (شیخ و مرادش) پشیمان شد (قشیری، ۳ - ۲).

قشیری توانست تصوف را به‌ویژه با مکتب اشعری پیوند دهد که تلاش‌های او در آثار و کتاب‌هایش آشکار است. لطائف الاشارات فی القرآن درباره تفسیر قرآن به زبان صوفیانه از این دست آثار اوست (حایری، ۲۸). وی در رساله قشیریّه نیز کوشید که صوفیان را اشعری مسلک بخواند و پیوند آنان را با یک‌دیگر نشان دهد. او گفته است:

بدانید که پیران این طایفه بنا کردند قاعده کارهای خویش بر اصل‌های درست اندر توحید و نیت‌های خویش نگاه داشتند از بدعت و آنچه سلف را بر آن یافتند برین گرفتند و آنچه اهل سنت بر آن بودند بر آن بیستادند از توحیدی کی اندر وی تشبیه و تعطیل نه (قشیری، ۱۳).

ابوالمظفر اسفراینی نیز که اشعری بود، در توصیف صوفیان آنان را اشعری‌مذهب می‌داند (اسفراینی، ۱۷۳). بنابراین، تصوف که از سده چهارم به مذهب شافعی نزدیک شده بود، در قرن ششم به مذهب شافعی و اشعری پیوست. البته کوشش برای پیوستگی تصوف و شریعت در سده پنجم و پس از آن، ویژه مذهب شافعی نبود، بلکه برخی از حنفیان صوفی نیز به این پیوستگی توجه می‌کردند. برای نمونه، علی بن عثمان هجویری

۱. هنگامی که ابوالقاسم قشیری ریاست شهر را بر عهده داشت.

جلابی (م ۴۶۹ / ۴۶۵ ق) صاحب کشف / المحجوب از حنفیان شهری بود که در پیوند تصوف با شریعت بسیار تأثیر گذارد (حایری، ۲۸). حنبلیان نیز در این دوره کوشیدند همچون دیگر فرق تسنن به تصوف روی آورند؛ چنان‌که از میان حنبلیان نیز صوفیان برجسته‌ای ظهور کردند. ابواسماعیل عبدالله بن ابومنصور محمد انصاری هروی (م ۴۸۱ ق)، معروف‌ترین آنان در خراسان بود. وی نخست مذهب شافعی داشت، اما بعدها به مذهب حنبلی گروید. او در هرات مریدان بسیاری داشت و به شیخ الاسلام شهرت یافت و موجب گسترش حنبلی‌گری میان مردم هرات شد (سبکی، ۵ / ۳۲۸). او منازل السائرين را درباره تصوف نوشت و درباره مذهب حنبلی بسیار متعصب بود (همان، ۴ / ۲۷۳ - ۲۷۲). احمد بن سلمان بن شیخ ابوصالح نیشابوری (م ۴۵۰ ق) از دیگر حنبلیان معروف قرن پنجم و از مشایخ صوفیه نیشابور به شمار می‌رفت (صریفینی، ۱۲۰).

نزد صوفیان کلام اشعری و فقه شافعی بیشتر رواج داشت؛ یعنی متکلمان اشعری و شافعی بیش از دیگر گروه‌ها به تصوف می‌گراییدند. بزرگ‌ترین متکلم اشعری، ابوحامد محمد غزالی طوسی (۵۰۵ - ۴۵۰ ق) بود. وی پس از سرآمد شدن در شریعت و کلام و آگاهی از دانش‌های گوناگون به تصوف گرایید و آن را تنها راه رسیدن به معرفت دانست. وی در تقسیم‌بندی مسلمانان بنابر حدیث معروف «هفتاد و دو فرقه امت»، سه گروه بر آن برمی‌شمرد: بهترین، بدترین و میانه و بهترین امت را صوفیان می‌داند (غزالی، ۷۶). غزالی نیز در پیوستگی تصوف با شریعت بسی تأثیر گذارد و در پی عرفانی کردن فقه و شریعت و فقهی کردن عرفان بود.

تصوف در سده ششم در خراسان پیروان فراوانی داشت و دیدگاه جامعه نیز درباره آنان تغییر کرد؛ چنان‌که به عنوان فرقه‌ای از مذاهب مسلمانان به شمار می‌رفت. فخر رازی در قرن ششم به‌رغم اینکه خودش صوفی نبود و در این زمینه شهرتی نداشت، تصوف را از فرق امت اسلام خواند و معتقد بود یاد نکردن از صوفیان در جرگه این مذاهب خطا بوده است. وی تصوف را، راه «معرفة الله»، بلکه بهترین و نزدیک‌ترین راه‌ها برای شناخت خداوند می‌خواند (فخر رازی، ۸۱). بنابراین، تلاش برخی از علمای تسنن به‌ویژه در سده پنجم، برای آوردن تصوف و عرفان به حوزه دین و شریعت به نتیجه رسید. آندره میکل رونق و اعتلای تصوف را از قرن پنجم تا دوره‌های پس از آن،

نشانه و جلوه‌ای از پیروزی مذهب تسنن می‌داند و از آن به «خیزش آیین تصوف» یاد می‌کند (میکل، ۲۷۵).

کتاب‌های مهمی در این دوره درباره تصوف و رجال صوفیه نوشته شد. مانند کشف المحجوب اثر علی بن عثمان هجویری، رساله قشیریه اثر عبدالکریم ابوالقاسم قشیری، منازل السائرین و طبقات الصوفیه نوشته خواجه عبدالله انصاری و طبقات الصوفیه نوشته عبدالرحمن السلمی.

تقدیس اولیا و پذیرش کشف و کرامات صوفیان و زیارت مرقد آنان میان اهل تسنن رواج داشت. البته حنبلیان این کار را نپذیرفتند و انکار کردند. به گفته مرتضی رازی در زمان او همه تسنن وی را پذیرفتند؛ جز ابوحنیفه و اسفرائینی و گروه معتزله که کراماتش را انکار می‌کردند (رازی، ۱۲۲). زیارت قبور اولیا و مشایخ صوفی به‌انگیزه طلب خیر و استجابت رایج بوده؛ چنان‌که از ابوالمعالی جوینی روایت شده است که بر منبر می‌گفت: «هر که را قضای حوایج دینی باشد، تربت شداد حکیم برود و هر که را دنیاوی باشد، به مشهد شیخ احمد خضرویه حاضر شود» (بلخی، ۱۸۵). زیارت مرقد شیخ بایزید بسطامی از بزرگان صوفیه و صاحب طریقت نیز در قرن ششم رواج داشت (ناصرخسرو، ۴). هم‌چنین حنفیان به زیارت قبر بزرگان حنفی می‌رفتند که از مشایخ صوفیه بودند؛ بزرگانی همچون ابوحنیفه و ابوحنفص کبیر و ابوسلیمان جوزجانی (بلخی، ۲۱۳ و ۳۷۰). مردم به قصد زیارت، تبرک و تیمن جستن از صوفیان به محضر آنان می‌رفتند (قزوینی‌رازی، ۴۱۸ و ۵۷۸).

به‌رغم رخنه عمیق تصوف در مذهب تسنن در این دوره، گرایش‌های ضد صوفی نیز در برخی از اهل سنت متعصب دیده می‌شد؛ چنان‌که ابن جوزی متکلم اشعری و شافعی مذهب در تلخیص / تلخیص صوفیه به‌ویژه صوفیان زمان خود (قرن ششم) را به سختی انکار و آنان را به خوش‌گذرانی و آسایش‌خواهی توصیف کرد. به گفته او صوفیان پیشین همواره به عبادت می‌پرداختند و در انزوا به سر می‌بردند، اما صوفیان نوآمد با رفتاری متفاوت با رفتار صوفیان سلف خود، نزد برخی از متعصبان پذیرفته نمی‌شدند. وی هم‌چنین به توصیف برخی از صفات آنان پرداخته و آنها را با روش اسلام و سنت مخالف دانسته است (ابن جوزی، ۲۵۶ - ۱۳۴).

شیعیان نیز صوفیان این دوره را نمی‌پذیرفتند و انکار می‌کردند. برای نمونه، قزوینی

رازی (قرن ششم) در نقض صوفیان زمانش را به سختی رد کرد و ایشان را باطل و منفور شمرد. او وابستگی صوفیان را به اهل سنت، عاملی برای محکومیت و رد مذهب تسنن می‌دانست (قزوینی‌رازی، ۴۱۸ - ۴۱۷ و ۵۷۸). سید مرتضی رازی (قرن ششم) نیز همه صوفیان را سنی‌مذهب خواند و آنان را به گونه‌ای توصیف کرد که به مطرود ماندن تصوف و صوفیان می‌انجامید (رازی، ۱۲۲). افزون بر علما و بزرگان شیعی، مردم (توده شیعی) صوفیان را منکر بودند. بنابر گزارش جوینی در *تاریخ جهان‌گشا*، مردم سبزوار در سده ششم، صوفیان را انکار می‌کردند و سبزوار در خراسان به‌ویژه قرن پنجم و ششم به شیعی بودن شهیر بوده است. بر پایه این گزارش، زمانی که سلطان شاه برادر تکش خوارزمشاه سبزوار را محاصره و در فتح آن اصرار کرد، اهل سبزوار به احمد بدیلی از بزرگان صوفی در آن شهر متوسل شدند تا شفیع آنان نزد سلطان باشد و سلطان نیز شفاعت وی را پذیرفت، اما به‌رغم این ماجرا، هنگامی که شیخ احمد از سبزوار بیرون می‌رفت، «...اهالی آن به سبب انکاری که با اهل صفه و مشایخ داشتند، او را فحش می‌گفتند و او گفت اگر قومی منکرتر از این طایفه بودی، پیرم احمد این عاجر را آن‌جا فرستادی و آن قوم تیر در عقب او انداختند؛ چنان‌که به عقب او رسید و شیخ بدان اکتفا نکرد» (جوینی، ۲/ ۲۴).

تصوف از آغاز پیوندش با مذهب و شریعت، به سوی تسنن گرایش داشت. کارهای صوفیان از اواخر سده ششم تا اوایل سده هفتم فزونی گرفت، اما تصوف آرام‌آرام (از قرن هفتم به بعد) از تسنن جدا و به تشیع نزدیک شد. مکتب صوفیانه کبرویه که در خراسان به همت نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸ ق) تأسیس شد، در نفوذ تشیع در تصوف ایرانی تأثیرگذار و مهم بوده است. تأکید بر اصل ولایت معنوی، از ویژگی‌های مشترک و عامل اتحاد تصوف و تشیع به شمار می‌رفت، اما معیارهای فقهی و کلامی صورت ظاهری بود و بیشتر متصوفه، از اهل تسنن بودند. چنان‌که برخی از شیعیان به تصوف می‌گراییدند، صوفیان اهل سنت نیز به‌رغم اینکه در محدوده مذهب خود احتیاط می‌کردند، بیشترشان اهل بیت را دوست می‌داشتند و به این دوستی اعتقاد داشتند و اگرچه از دید فقهی و کلامی آنان را نمی‌توان شیعه نامید، از دید عرفانی و باطنی در جرگه شیعیان بودند.

نجم‌الدین سنی‌مذهب (شافعی) بود، اما به تشیع نیز گرایش داشت. آموزه‌های برخی

از شاگردانش همچون سعدالدین حمویه با عقاید شیعیان هم‌سوتر بود و شمار دیگری از پیروان سلسله کبرویه بعدها در نزدیک کردن تصوف به تشیع مؤثری بودند. مانند علاءالدوله سمنانی که به گفته موله، «تشیع سنی» را پدید آورد. علی همدانی و پس از او نوربخش توانستند در جایگاه بزرگان طریقه کبرویه بنشینند و تحولی تدریجی و نامحسوس در تصوف (گرایش از تسنن به تشیع) ایجاد کنند که این تحول در تاریخ ایران بسیار تأثیر گذارد (بویل، ۵/ ۵۱۸ - ۵۱۷). پس تشیع آرام‌آرام به تصوف نفوذ کرد که این خود با رشد فراوان تشیع همراه بود و دوام و کمال تشیع در دوران مغول و پس از آن، به نزدیکی بیشتر تصوف به تشیع و پیوند خوردنش به این مذهب انجامید.

نتیجه

تصوف بر اثر برخورداری‌اش از شور و حال عرفانی، مذاهب و فرق مختلف را به سوی خود کشاند و در برهه‌ای خاص از تاریخ ایران به‌ویژه در خراسان سده‌های پنجم و ششم درخشید و توجه علمای مذاهب و فرق اسلامی به تصوف، بر اهمیتش افزود. بر اثر تلاش‌های صوفیان برای پیوستن و مرتبط شدن اندیشه خود با شریعت، عرفان و تصوف به حوزه دین و شریعت درآمد و حتی خودش به مذهب و فرقه‌ای مستقل بدل شد. تأثیر علمای تسنن به‌ویژه افرادی همچون محمد غزالی در این زمینه چشم‌گیر بود. فرق گوناگون تسنن همچون حنفی، شافعی و حنبلی به تصوف روی آوردند. البته سهم مذهب شافعی در این اقبال از دیگران مذاهب بیشتر و پیوند علمایش با این مذهب، محسوس‌تر بود.

باری، همه فرق و مذاهب اسلامی تصوف را بی‌چون و چرا نپذیرفتند؛ چنان‌که برخی از اهل تسنن، صوفیان را انکار می‌کردند. شیعیان و دیگر گروه‌های مذهبی همچون کرامیه نیز که خود گرایش‌های صوفیانه داشتند، با صوفی‌گری وابسته به مذاهب تسنن مخالف بودند. از اوایل سده هفتم، اندیشه صوفیان به واسطه آموزه‌های برخی از مکتب‌های صوفی‌گری دارای گرایش‌های شیعی، به تشیع نزدیک شد و با گسترش فراوان تشیع در این دوره و رشد صوفی‌گری، تصوف بیشتر به تشیع گرایید؛ چنان‌که به سرعت به تشیع پیوست.

کتابنامه

۱. ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج (۱۳۶۸)، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علی ذکاوتی قراگزلو، تهران، نشر دانشگاهی.
۲. ابن عساکر، ابوالقاسم علی (۱۴۲۰ ق)، *تبیین کذب المفتري في ما ينسب الي الامام ابي الحسن الاشعري*، تعلیقات محمد زاهد الکوثری، بی‌جا، مکتبه الازهریه للتراث.
۳. ابن منور میهنی، محمد (۱۳۶۶)، *اسرار التوحید في مقامات شیخ ابي سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
۴. اسفراینی، ابی‌المظفر شاهفور بن طاهر (۱۳۷۴)، *التبصیر في الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین*، بغداد، مکتبه المثنی.
۵. بلخی، صفی‌الدین (۱۳۵۰)، *فضائل بلخ*، ترجمه عبدالله محمد بن حسین حسینی بلخی، بی‌جا، بنیاد فرهنگ ایران.
۶. بویل، ج. آ (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان* (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه احسن انوشه، ج ۵، تهران، امیرکبیر.
۷. جوزجانی، منهاج‌الدین سراج (۱۳۴۲)، *طبقات ناصري*، تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری، کابل، انجمن تاریخ افغانستان.
۸. جوینی، عظاملک (۱۳۲۹)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، مطبعه بریل.
۹. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمدحسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، بی‌جا، نشر آگه.
۱۰. حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸)، *ایران و جهان اسلام*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۱۱. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۱۳ ق)، *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*، تحقیق محمد زینهم محمد عزب، قاهره، مکتبه مدبولی.

۱۲. رازی، مرتضی (۱۳۱۳)، تبصرة العوام في معرفة مقالات الانام، تصحيح محمد اقبال، تهران، مطبعة مجلسي.
۱۳. سبكي، تاج الدين ابی نصر عبدالوهاب (۱۳۸۳)، طبقات الشافعية الكبرى، تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الحلو، دون مكان، مطبعة عيني البابي الحلبي و شركاء.
۱۴. غزالي، محمد (۱۳۶۲)، مكاتيب فارسي غزالي (فضايل الانام من رسايل حجة الاسلام)، تصحيح عباس اقبال، تهران، امير كبير.
۱۵. فارسي، عبدالغافر (۱۳۶۳)، تاريخ نيسابور المنتخب من السياق، گردآورده ابراهيم صريفي، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسه.
۱۶. قبادياني، ناصر خسرو (۱۳۷۲)، سفرنامه ناصر خسرو، به كوشش نادر وزين پور، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي.
۱۷. قزويني رازی، عبدالجليل (۱۳۵۸)، «نقض بعض مثالب النواصب» در نقض بعض فضائح الروافض، تصحيح جلال الدين محدث، تهران، انجمن آثار ملي.
۱۸. قشيري، عبدالكريم (۱۳۶۱)، رساله قشيري، ترجمه حسن بن احمد عثمانی، تصحيح بديع الزمان فروزانفر، بی جا، انتشارات علمی و فرهنگي.
۱۹. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۵)، مكتبها و فرقه هاي اسلامي در سده هاي ميانه، ترجمه جواد قاسمي، مشهد، بنياد پژوهش هاي اسلامي.
۲۰. مقدسي، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، ترجمه علي نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ايران.
۲۱. ميکل، آندره (۱۳۸۱)، اسلام و تمدن اسلامي، ترجمه حسن فروغي، تهران، سمت.

۲۲. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۵۸)، کشف المحجوب، تصحیح
ژکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری.